داستان و تجربه مهاجرت

پارسی نژاد، کامران

قرن کنونی را قرن مهاجرت و کوچ عظیم انسانها به سایر کشورها،برای کسب شرایط اقتصادی و اجتماعی بهتر قلمداد کرده‏اند.در این دوره،بسیاری از انسانها یا به صورت گروهی‏ و یا منفرد،کشور و موطن اصلی خود را برای به دست آوردن‏ آینده‏ای بهتر ترک کرده‏اند.بیشتر این افراد، انسانهای سر خورده و وامانده‏ای هستند که دیگر شرایط ایده‏آل زندگی در کشور خود را ندارند و گمان می‏برند که در سرزمینی دیگر می‏توانند شرایط مناسب و آینده درخشانی را برای خود یا خانواه خود رقم زنند.تجربه مهاجرت،تجربه‏ای‏ بسیار عظیم و گسترده است،و به درک و فهمی عمیق نیاز دارد.

مهمترین مسئله‏ای که مهاجران با آن مواجه هستند این‏ است که از سوی دوست دارند نظرات،احساسات و باورها شخصی خود را حفظ کنند،و از سوی دیگر با فرهنگ و باورهای‏ جدید دیگری مواجه هستند که آنها را ملزم به رعایت و پذیرش‏ خود می‏کند.در غالب موارد دیده شده است که فرد مهاجر،به‏ محض ورود به سرزمین بیگانه،به راحتی هنجارها و دیدگاههای‏ حاکم بر جامعه را نمی‏پذیرد،و اصرار دارد که ملیت،فرهنگ، سنن و آرای شخصی خویش را حفظ کند.در حقیقت،جاذبه‏های‏ اولیه کشور جدید،برای فرد مهاجر در هفته‏های اوّل به پایان‏ می‏رسد؛و آنچه می‏ماند،تقابل میان فرهنگ قومی،ملی، مذهبی...مهاجر،و باورها و فرهنگ مردمی است که خواسته‏ و ناخواسته،او را پذیرا شده‏اند.

اسکار هندلین معتقد است تاریخ مهاجرت،همان تاریخ‏ الینه شدن،تنهایی،سردرگمی و نتایجی است که از مهاجرت‏ پدید آمده است.به ازای به دست آوردن هر چیز جدید،فرد مهاجر باید یکی از سنن و آداب قوام یافته خود را از دست‏ بدهد.نکته قابل تعمق،پیچیدگی و پدید آمدن شرایط غیرقابل‏ پیش‏بینی عامل از مهاجرت است.در مهاجرت،تمامی مسائل، پیرامون فرد یا گروه مهاجر نمی‏گردد،بلکه فرزندان آنها نیز درگیر مسائل خواص خود هستند.این نسل دوّم،افرادی هستند که با پدر و مادر خود اقدام به مهاجرت کرده‏اند،یا در سرزمین‏ بیگانه به دنیا آوده‏اند و یا درنتیجه ازدواج فرد مهاجر با فردی‏ که در سرزمین جدید زندگی می‏کند متولد شده‏اند.این نسل هم، با مصائب و مشکلات خاص خود مواجه است؛و تصور اینکه آنها به راحتی به محیط و شرایط خاص تطبیق پیدا کرده‏اند،اشتباه‏ است.فرزندان مهاجران،به کلاف سردرگمی می‏مانند که قادر به تشخیص هویت حقیقی و اصلی خود نیستند.اینان از سوی‏ با فرهنگ کشور والدین مهاجر خود آشنا هستند،و از سویی، فرهنگ قوم جدید را می‏شناسند.

غالبا این افراد به عناد ورزی با شرایط حاکم می‏پردازند، پذیرایی شرایط جدید نیستند.باید به این مسئله مهّم توجه‏ داشت که مهاجران،که به قصد آینده بهتر پا به کشور جدید گذاشته‏اند،لاجرم نیازمند امکانات بهتر هستند.متأسفانه آنان‏ به زودی درمی‏یابند که برای به دست آوردن امکانات رفاهی و تحصیلی بهتر،باید هویت خود را از دست بدهند.و همین مسئله، باعث بروز اختلافات عمیق روانی در این افراد می‏گردد.درواقع‏ به افراد سرخوره‏ای مبدل می‏گردند که هیچ‏گونه اعتماد به نفس و توانایی برای کسب بهترینها ندارند.با توجه به این‏ مقدمات،مشخص می‏گردد که داستان به منظور تصویر برداری‏ از شرایط موجود،به جستجوی چه مضامین و درونمایه‏های‏ است.

در مرحله اول،در داستان مهاجرت،وجوه تمایز میان دو فرهنگ و سنن معرفی،و مورد ارزیابی قرار می‏گیرد.نویسنده‏ داستان مهاجرت،به گزینش شخصیتهای خاصی مبادرت‏ می‏ورزد که در راستای طرح داستانی او بتواند به ایفای نقش‏ مشغول گردد.این شخصیتها در بدو امر،باید به دقت انتخاب‏ شوند،و ویژگیهای فردی مشخص داشته باشند.چرا که این‏ افراد،باید به مقابله فرهنگ بیگانه و مصائب جدید و ناآشنا بروند.

نویسنده باید هویت این افراد را پیش از مهاجرت برای‏ خواننده مشخص سازد،تا هنگام رویارویی با مسائل جدید،بتواند به نتایج دلخواه خود دست یابد.به همین دلیل،روایت داستان‏ مهاجرت،از طریق برخی مکاتب نا همگون چون پست مدرنیسم، که در آن همه جز نسبی طرح می‏گردد و حقیقت مطلقی وجود ندارد،سازگار نیست.

از این گذشته،در داستان مهاجرت،تمامی مصائب و مشکلات فیزیکی،احساسی و عاطفی،بیان می‏گردد؛و غالبا نویسنده،چون روانکاو یا متخصص علوم اجتماعی،در صدد تحلیل مسئله و یا نشان دادن راهکار مناسب است.در این‏ راستا،بسیاری از مسائل پس از مهاجرت بروز می‏کند؛که باید یک به یک به آنها پرداخت.چون واکنش قوم جدید به مهاجران، تغییر و دگرگونی شخصیتها،تأثیرپذیری آنها از محیط،...نویسنده‏ داستان مهاجرت درپی کشف تجربیات ناب مهاجران است.او یا خود این تجربه ناب را به دست می‏آورد و در صدد انتقال آن‏ به خواننده است و یا قصد دارد.از مهاجرانی که با چنین مسائلی‏ رودررو بوده‏اند کسب اطلاع کند.چیزی که مشخص است این‏ است که نویسنده به تنهایی و بدون پیش زمینهء اولیه،قادر به خلق‏ داستان مهاجرت نیست.او باید در خانواده مهاجر شاهد رشد و نمو افرادی باشد که تنها هستند.غالبا مردم آنان را بیگانه یا دشمن قلمداد می‏کنند.

بی شک مهمترین مسئله برای نویسنده داستان مهاجرت، کسب درونمایه و مضامین خاص است:

1.ناامیدی،سردرگمی،گوشه‏گیری و دوری از اجتماع.

2.از دست دادن روحیه تلاش و جستجو.

3.عقیم ماندن رویاها و آرزوهایی که عامل اصلی مهاجرت‏ بوده.

4.نوستالژیای خانه،که هم‏اکنون تنها در ذهن و خاطره‏ ما باقی‏مانده است.

5.مواجهه با شرایط جدید،و طرح مشکلات و مصایب نو.

6.از دست رفتن حامیان اجتماعی،و تلاش بی سرانجام‏ برای به دست آوردن حامیان جدید در کشور بیگانه.

7.از دست دادن هویت شخصی فرد.

8.جستجو و کنکاش حزن‏انگیز و ناراحت کننده فرد در درون خود.

9.درگیری میان نسلها در طی سالیان طولانی.

گاه دیده شده است تقابل سختی که پدید می‏آید،در نسلهای بعدی هم بروز می‏کند،و تنها به یک یا دو نسل ختم‏ نمی‏گردد.

فرزندان مهاجران،بزرگ می‏شوند،بخشی از فرهنگ‏ جدید را می‏پذیرند و بخشی از فرهنگ قدیم را برای خود نگاه‏ می‏دارند.آنان غالبا طرد و تحقیر می‏گردند.نتیجه این کنش، بروز ناامیدی،شرمساری،انزجار و حس انتقامگیری است.

تحقیقات جامعه شناختی نشان می‏دهد که غالب این افراد، درپی کشف و شناسایی هویت اولیه خود هستند.آنان که دیگر قادر به دیدار اقوام اولیه مهاجر خود نیستند،غالبا به تحقیق و ریشه‏یابی هویت اولیه اجداد خود مبادرت می‏ورزند،و می‏خواهند بدانند پدران پدرانشان چه افرادی بوده‏اند،چگونه زندگی‏ می‏کرده‏اند،به چه اصولی پایبند بوده‏اند،چه آداب و سننی‏ داشته‏اند...آنان چنان‏که سیاهپوستان آمریکایی،همواره در صدد شناسایی سنن و باورهای اجداد خود هستند که در کشورهای‏ آفریقایی زندگی می‏کردند و به‏عنوان برده وارد خاک آمریکا شدند.

10.درگیری و تقابل حاصل از ازدواج.

این نوع درگیری‏ها،غالبا میان فرد مهاجر یا فرزند فرد مهاجر و یک فرد بومی است که با او آشنا شده است.در این‏ نوع داستانها،نویسنده تمام همّ خود را در بیان اختلاف میان‏ دو فرهنگ و سنت مصروف می‏دارد.فرد مهاجر در غالب این‏ داستانها در صدد تثبیت هویت گذشته خود است؛و به همین‏ دلیل،ناخواسته به خانواده خود صدمه می‏زند.

11.عدم درک صحیح و عقلانی مهاجر از محیط و فرهنگ‏ جدیدی که با آن مواجه شده است.

12.تجربه تبعیض نژادی،سرکوب،تهاجم فیزیکی؛که غالبا احساس سرخوردگی تحقیر،ناامیدی و پوچی را در درون فرد مهاجر ایجاد می‏کند.

13.تلاش در به کارگیری اسطوره‏ها و نمادهای دو ملت‏ و تطبیق آنها،براساس روند شکل‏گیری حوادث،این اسطوره‏ و نمادها،غالبا در داستانها از طریق روایت حافظه شخصیتهای‏ داستانی و نقل مستقیم روایات،افسانه‏ها و حکایات گذشته ملل‏ طرح می‏گردد.

منتقدین وادی داستان،تشابهات زیادی‏ در ساختار داستان مهاجرت و«داستان‏ استعمار نو»یافته‏اند.این نزدیکی،گاه در مفاهیم و موضوعات مطرح شده در دو قالب‏ داستانی نیز وجود دارد.

در داستان استعمار نو،مضامینی در خصوص تحلیل و بازیافت عناصر ملّی- مذهبی مطرح می‏گردد.همچنین نویسندگان‏ استعمار نو در صدد شناسایی عادات،سنن‏ و فرهنگ ملل تحت استعمار هستند.تا با توجه به قصد و غرضی که پیش از خلق‏ داستان دارند فرهنگ باورهای ملل غرب را مقابل فرهنگ تحت سیطره قرار دهند و در این رهگذر،برتری فرهنگ غرب را،با توجه به شیوه سفسطه و عناد ورزی به اثبات‏ رسانند.به همین دلیل،برای طبیعی جلوه‏ دادن درونمایه‏های استعماری استعمارگران‏ از نویسندگان بومی همان منطقه استفاده‏ برده،از آنها می‏خواهند تا در راستای اهداف‏ استعماری و با توجه به طرح از پیش تعیین‏ شده،به خلق داستان‏های استعماری بپردازند.

لازم به ذکر است که شاعران،در پیشبرد اهداف استعماری ناتوان بوده،و نتوانسته‏اند آنچنان‏که باید و شاید،از طریق نوع ادبی‏ شعر،مقاصد استعماری را پیش ببرد.به همین‏ دلیل،استعمارگران به نوع ادبی داستان بسنده‏ کرده،تمام نیروی خود را در زمینه رشد داستان‏ استعمار ن.به کار بستند.

همین مسئله درباره داستان مهاجرت هم صدق می‏کند. بسیاری از داستانهای مهاجرت،با هدف و برنامه استعماری تدوین‏ گشته‏اند،و مقاصد استعمارگران را در تقابل با موج مهاجرت علمی می‏سازند.

در این راستا،صاحبنظران ادبیات دریافته‏اند که تنها قالب بسیار قوی و تأثیر گذار برای توصیف مهاجرت ومصایب‏ پیرامونش،داستان است؛و شعر و سایر قالبهای ادبی،آنچنان‏ یارای طرح مسئله را ندارند.

جدا از مسائل مطروحه فوق،در داستانهای مهاجرت،نوعی‏ بیماری شیزوفرنی در شخصیتهای داستانی دیده می‏شود.در چنین‏ حالتی،شخصیت دچار دوگانگی شدیدی است،و گویی هویت‏ درونی‏اش دو پاره گشته است.

نایانتارا ساهگل (Nayantara sahgal) می‏گوید:«من‏ همواره به این می‏اندیشم که بیماری شیزوفرنی مهاجران،یک‏ عالم درونی و حسی است؛و در اعماق وجود شخص بیمار ریشه‏ مهم‏ترین مسئله‏ای که‏ مهاجران‏ با آن مواجه هستند این‏ است که از سویی‏ دوست دارند نظرات، احساسات و باورهای‏ شخصی خود را حفظ کنند،و از سوی‏ دیگر با فرهنگ و باورهای‏ جدید دیگری‏ مواجه هستند که آنها را ملزم‏ به رعایت و پذیرش خود می‏کند. دارد.درحالی که به تازگی دریافته‏ام این بیماری،در بیرون از وجود انسان هم وجود دارد.انسانهای مهاجر،دارای هویت سیاسی‏ هستند؛که اجازه نمی‏دهد دقیقا با شرایط جدید وفق پیدا کنند.

جدا از این،نویسندگان داستان مهاجرت،سعی دارند حوادث‏ و رویدادهای داستانی را از منظر چند فرد متفاوت روایت کنند. این شیوه،گامی بس بزرگ در راستای شناخت حقایق و طرح‏ تجربه‏ای ناب حاصل از تقابل دو فرهنگ متضاد و مختلف به‏ حساب می‏آید.

وی.ای.دابوئیس (W.E Dubois) که خود سیاهپوست‏ آمریکای است،به اصطلاح«ضمیر خودآگاه مشترک»اشاره دارد، انسان می‏تواند از منظر و نگاه دیگران به‏ درون خود،اشراف پیدا کند.و این،بهترین‏ راه برای اندازه‏گیری و سنجش روح انسان‏ است.

نویسندگان داستان مهاجرت،همچنین، به مقوله مذاکره و گفتگو توجه خاصی‏ دارند؛و تا آنجا که مقدور است،قصد دارند از این عنصر مهّم در راستای طرح دیدگاه‏ و بینش خود،استفاده کنند.نویسنده،بیشتر از این سازه،برای طرح الگوهای رفتاری، دیدگاههای مختلف و توصیف دو فرهنگ‏ مختلف سود می‏جوید،و آن چنان توجهی‏ به رد و بدل کردن اطلاعات غیرضروری و مکالمات روزانه،ندارد.

جدا از این،عنصرطنز (IRONY) به‏ کرات در این نوع داستانها دیده می‏شود.طنز می‏تواند شرایط مناسبی برای طرح تضادها و اختلافات میان دو ملت-از جنبه‏های‏ مختلف-فراهم سازد.نکته حائز اهمیت، حاکمیت و اقتدار طنز بر مقولاتی است که‏ در بطن داستان طرح می‏گردد نویسنده برای‏ تثبیت دادگاههای خاص خود،علاوه بر طنز، از عناصر کنایه هم استفاده می‏کند.

نکته بسیار مهّم،تشابه انسانهای‏ ناامید دنیای مدرن غربی و مهاجرانی است‏ که از موطن اصلی خود هجرت کرده و به‏ سرزمینهای دور رفته‏اند.

در دنیای غرب،انسانها به دلایل مختلف،چون بروز سرمایه‏داری،توسعه صنعت،ظهور مکاتب و نحله‏های انحرافی‏ و غیر اخلاقی مختلف،تقدس‏زدایی و دوری از مذهب...دچار بیماریهای مختلف روانی،چون ناامیدی،گوشه‏گیری،پوچ‏گرایی، شیزوفرنی و...شده‏اند.این بیماریها،متوجه مهاجرانی هم که‏ با مصایب مختلف زندگی در غرب دست و پنجه نرم کرده‏اند، می‏شود.

در پایان اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که،تلاش‏ در شناخت مصائب و مسائل مختلف پیرامون مهاجرت در قالب‏ داستانی،آنچنان قوام نیافته،و نویسندگان، به درستی به شناخت حقیقت نایل نیامده‏اند.چیزی که‏ مشخص است،پیچیدگی انسان و عوالم درونی‏اش،و مسائل‏ و مباحث مطرح شده پیرامون شناخت دو فرهنگ و تمدن،باعث‏ شده که کار تحلیل و ارزیابی مهاجرت،با دقت درستی‏ای که انتظار می‏رود،صورت نپذیرد.